

به نام خدا

شرح زندگانی مولوی
(جلال الدین محمد بلخی)

به قلم استاد: بدیع الزمان فردوسی

انتشارات پگاه الوند

سرشناسه: فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۴۹-۱۳۷۸
عنوان و نام پدیدآور: شرح زندگانی مولوی (جلال الدین محمد بلخی) / بدیع
الزمان فروزانفر
مشخصات نشر: تهران: پگاه الوند، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۹۹ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۳۳-۰۰۰-۴
وضعیت فهرست نویسی: فبیای مختصر
شماره کتابخانه ملی: ۳۷۷۴۹۸۲



انتشارات پگاه الوند
تهران، صندوق پستی: ۱۱۴-۱۷۱۸۵، تلف: ۸۸۸۱۳۰۵۹ و ۹۱۲۶۱۱۱۵۱۲

شرح زندگانی مولوی

(جلال الدین محمد بلخی)

مؤلف: بدیع الزمان فروزانفر

طراح جلد: مریم میرحسینی مطلق

لیتوگرافی: صدف • چاپخانه مہارت • صحافی: مهرگان

نوبت چاپ: نخست ۱۳۹۴ • شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۴۰۰ تومان • شماره نشر: ۲۱

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۳۳-۰۰۰-۴

© حق چاپ: ۱۳۹۴، انتشارات پگاه الوند

فهرست

صفحه	عنوان
۴	مقدمه‌ی مؤلف
۱۶	فصل اول - آغاز عمر
۴۹	فصل دوم - ایام تحصیل
۶۳	فصل سوم - دوره‌ی انقلاب و آشفته‌گی
۱۰۷	فصل چهارم - روزگار تربیت و ارشاد
۱۲۶	فصل پنجم - پایان زندگانی
۱۳۳	فصل ششم - معاصرین مولانا از مشایخ تصوف و علما و ادبا
۱۵۱	فصل هفتم - شهریاران امرای معاصر
۱۵۸	فصل هشتم - صورت و سیرت مولانا
۱۶۶	فصل نهم - آثار مولانا
۱۹۱	فصل دهم - خاندان مولانا

مقدمه

یاد دارم که طفل بودم و پدر و عم من در اثنای صحبت، اشعاری دل‌انگیز به طریق مثل می‌آوردند و از امواج صورت و حرکات آنان آثار سرخوشی و شادمانی محسوس می‌گردید؛ وقتی می‌پرسیدم این شعر از کیست؟ می‌گفتند که از ملاست.

پدر من و دیگر واعظان و عالمان آن ولایت نیز به همین روش، اشعاری بر سر منبر انشاد می‌نمودند و بعضی از مستمعان که حالتی یا اندک مایه‌ی اطلاعاتی داشتند سر از خوشی می‌جلبیدند. وقتی در خانه از قائل شعر تحقیق می‌کردم در پاسخ من می‌گفتند از مثنوی است. پیران خاندان و خویشان کهن سال در ضمن قصه و حکایت‌های گذشته نقل می‌کردند که چاه و چاه من اشعار بسیاری از مثنوی حفظ داشته‌اند و در مجالس و بر سر منبر می‌خواندند.

روایت می‌شد که نایب‌الدین بدیع‌السبب نزد عوام و فقیهان تنک مغز آن روزگار چندان مقبول و پسندیده نبود و پیوسته بن لایفه به تلویح یا تصریح او را در روایت اشعار مثنوی سرزنش می‌نمودند و او گه‌گاه بدیل سخنان فرامی‌داد و گاهی نیز منکران را به صوب رشاد ارشاد می‌کرد و بر ادله‌ی واهی آنان خط بطلان می‌کشید.

می‌شنیدم که چون جد من تحصیلات خود را پایان رسانید از استاد اجازه‌ی اجتهاد درخواست و او به جهت آزمایش علم و دانش و تسلط بر درجه‌ی اجتهاد فرمود تا رساله‌ای در شرح و بیان این بیت مثنوی بنویسد:

بیهوشی و سقا، اندر اخص

حیوت اندر حیرت آمد زین قصص

این روایات کم و بیش در وجود من مؤثر می‌شد و آن اشعار در خاطر نقش می‌بست، ولی هنوز نمی‌دانستم که ملا کیست و مثنوی چیست؟!

قدری که درجه‌ی تحصیل بالا رفت و به خط فارسی آشنایی و از فرائد قرآن فراغ حاصل آمد و هنگام آن رسید که در مقدمات عربیت خوضی رود و شروعی افتد، مرا به مکتب دیگری سپردند که معلم یا به اصطلاح آخوند آن مکتب پیری بود هشتاد ساله که به خدمت بسیاری از کملین رجال رسیده بصیرت بیش‌تر و اطلاع کامل‌تری داشت.

معلم مکتب پس از آن که چندی سپری شد، سرگذشت خود را برای ما شرح می داد که من در ایام جوانی صیت حاج ملاهادی حکیم سبزواری را شنیده از بشرویه به سبزواری افتادم، در آن موقع حاج ملاسلطان علی گنابادی (از مشایخ بزرگ قرن اخیر) هم به قصد تحصیل حکمت و ادراک خدمت و صحبت حکیم در سبزواری به سر می برد و مغنی درس می داد و من مقدمات عربیت را نزد آن بزرگوار خوانده، به محضر حاجی حاضر می گردیدم و در ضمن سرگذشت های شگفت از حاجی و شاگردان او نقل می کرد و اشعار مثنوی برای ما می خواند و او را در حال خواندن نشاطی عجیب دست می داد.

این مکتب دار به هر که علاوه بر ادراک مجلس حکیم سبزواری در تهران سعادت حضور عده ای بسیار از دانشمندان مانند مرحوم جلوه و آقا محمدرضای قمشه ای را یافته بود، حالات بسیار شگفتی از خود به ظهور می آورد و به مثنوی عشق می ورزید و روی هم رفته جهان دیده و سنجید و آزاده منش بود و ما را به آزادگی و حریت ضمیر سوق می داد و صحبت او مرا بر آن می داشت که مثنوی را به دست آورم و بخوانم و به تقلید پدر و نیای خود از آن گنجینه آسمانی توشه ای بگیرم و سخنان خود را در مجالس بدان گویوران ثمین آرایش دهم.

در دیه کوچک ما که از هر جهت فقیر و محروم بود و اهل سواد آن انگشت شمار بودند، دسترسی به کتاب مثنوی میسر نمی گردید چه آنها سه نسخه چاپی آن وجود داشت که دارندگان آن را چون راز عشق مخفی می نداشتند و نه خدای خانوادگی هم در دست غارت گیرندگان تلف شده بود. روزگاری گذشت و ایامی به خیرشی و تلخی سپری شد، تا این که عزیمت مشهد جزم گردید و آن جا به محضر استاد مرحوم عبدالجواد ادیب نیشابوری (۱۲۸۱-۱۳۴۴) راه یافتیم و به کلی ربوده ای آن بیان شیرین و گفتار ملیح گردیده، سر از قدم نشناختم و دل بر فراق خویشان و پیوستگان نهاده، آهنگ اقامت کردم تا از محضر استاد فایده بگیرم.

استاد مرحوم در علوم بلاغت و فنون ادب سخت توانا و بر اسرار آن نیک واقف بود و ذوقی از نسیم صبحگاه لطیف تر داشت و اشعار فراوان از قدمای شعرای عرب و ایران که انتخاب آن ها از جودت فکر و لطف قریحه ای او حکایت می کرد محفوظ او بود و

گاه و بی‌گاه به قرائت و املای آن ابیات مجلس افاضت و محضر درس را نمودار جنات عدن می‌ساخت و از فرط رغبت به تکمیل طالب غلمان همواره اصرار می‌کرد که آن اشعار گزیده را بنویسد و از بر کنند.

رسم چنان بود که دانش آموزان روشن فکر علاوه بر مجلس درس که فیض عام و به منزله‌ی خوان یغما بود و نزل دانش در کنار مستحقان و نامستحقان ریخته می‌شد صبحگاه به حجره‌ی خاص که مسکن شبانه‌روزی استاد بود حاضر شوند و آنچه میسر گردد از افاضات و معارف وی به قید کتابت در آورند و ابیات و قصاید منتخب به عربی و پارسی - دفتار خود بنویسند و روز دیگر حفظ کرده به قصد تصحیح بر استاد فرو خوانند.

اما پیش از موقوفه استاد از گفتار متقدمان پارسی و تازی بود و به ابیات جزل و جماسات میلی سر به تمام به خرج می‌داد و از شعرهای رقیق و نازک کاری‌های متأخرین لذت نمی‌برد و دانش آوزان را هم به مذاق خود مشغول دیوان‌های شعرای خراسان می‌کرد و از مطالعات سخن به بگران بازمی‌داشت.

بنده هم به جهت آن که عقیده‌ی تکی با استاء داشتم و راستی آن که به صفای ذهن و لطافت قریحه‌ی او معجب بودم و به اتصال نفسانی وی عشق می‌ورزیدم و گاهی نیز نظمی بی‌سر و سامان و بیتی شکسته بسته می‌سروم به راهنمایی آن فاضل فرشته‌خو به تتبع و مطالعه‌ی دیوان‌های پیشینیان وقت صرف می‌کردم چندان که شب و روز هنگام آسایش و حرکت از خواندن یا تکرار و حفظ شاهنامه و دیوان فرخی و مسعود سعد و منوچهری غفلت نمی‌ورزیدم و طبعاً نظر به پیروی سلیقه‌ی استاد مولانا جلال‌الدین سروکاری نداشتم، سهل است خالی از انکار هم نبودم.

در آغاز سال ۱۳۰۳ به تهران آمدم و روزگاری پس از آن باز کرم مطالعه‌ی همان نوع شعر بود تا بدان غایت که از مطالعه‌ی دیوان‌ها خاطرم را ملالتی شگفت بهم رسید و بیش میلی و رغبتی نماند. در این میانه یکی از دوستان (جاج ملک‌الکلام) مر به خواندن آثار سنایی خاصه حدیقه هدایت کرد و من به موجب گفته‌ی او حدیقه را به دست آوردم و از روی کمال بی‌رغبتی به قرائت آن پرداختم، ولی چیزی نگذشت که عهد من

با خُرَم دلی و مسرت از گفته‌ی شاعران تجدید یافت و پنداشتی دری از رحمت به رویم گشودند.

در دسرندهم و از حال و کار خود سخن نرانم، حدیقه آثار سنایی کلید سعادتِ دیگری به دست من داد، زیرا مرا به آثار و گفتار مولانا جلال‌الدین راهبر شد و بنده شیفته و فریفته‌ی مثنوی گردیدم و به ذوق تمام دل در کار مطالعه‌ی آن بستم و هر بیت که به نظرم خوش و دلکش می‌آمد حفظ می‌کردم، اما هنوز نمی‌دانستم مولانا جلال‌الدین که بوده و در چه تپندی می‌زیسته و کدام حوادث بر وی گذشته است.

اما سبب اصیل و باعث حقیقی در توجه این ضعیف به تحقیق تاریخ زندگانی و مطالعه‌ی احوال مولانا جلال‌الدین آن بود که در تابستان سال ۱۳۰۸ یکی از خداوندان معرفت فرمود که من در باره‌ی ملاقات مولانا با شیخ سعدی به کتب تذکره و منابع تاریخی راجع به زندگی این دین‌گ بنگرم و چگونگی آن را پژوهش کنم. بنده نظر به اهمیت سوال همت بستم که هر چه ممکن باشد به غور این موضوع برسم و این نقطه‌ی تاریک را روشن کنم، زیرا گمان می‌کردم که پیشینیان سایر قسمت‌های تاریخ حیات مولانا را چنان که باید واضح و روشن ساخته‌اند.

به کتب تذکره و تواریخی که بدین مطلب مربوط می‌نمود نظر افکندم و مدتی دراز رد سنجش و مقایسه‌ی اخبار و روایات صرف کردم، راستی هر چه پیش‌تر رفتم از مقصود دورتر افتادم و هر قدر بیش‌تر خواندم کمتر می‌بستم و نزدیک بدان بود عزمم قرین فتور گردد و همتم سستی پذیرد و از نو میدی روی در کار دیگری کنم، قضا را در مهر ماه همان سال تدریس تاریخ ادبیات فارسی در دانش‌سرای عالی^۱، المعلمین عالی آن روز) بدین ضعیف واگذار شد و ناچار گردیدم که در تاریخ مردان بزرگ و ناموران این کشور استقصایی هر چه تمام‌تر کنم تا در نزد دانشجویان به سمت تقصیر موسوم نگردم و داغ اہمال بر جبین کارم نخورد، بدین جهت تجدید عزم نمودم و دل بر مطالعه‌ی دواوین و آثار قدما نهادم و هر چند می‌بایست احوال بسیاری از شعرا و نویسندگان را تحقیق نمایم با این همه از مقصود اصلی هم غافل نبودم و گاه و بی‌گاه آن چه می‌یافتم بر کاغذ پاره‌ای تعلیق می‌کردم و در گوشه‌ای می‌گذاردم تا نوبت تدریس به

شرح احوال و تحقیق آثار مولانا رسید. بار دیگر مجموع آن تعلیقات و یادداشت‌ها را به میزان خرد سنجیدم و برابر یکدیگر بداشتم، این همه اخباری سست و متناقض بود که عقل به بطلان آن گواهی می‌داد و در حکم خرد راست نمی‌نمود و روایتی چند مکرر بود که متأخرین از متقدمین گرفته و بی هیچ گونه تأمل و تدبیری در صحت و سُقم آن در کتب خود آورده و گاهی برای اظهار قدرت سجعی بارد یا ترصیعی بی‌مزه در عبارت افزوده بودند. دانستم که آن چه آنان نوشته و بنده گرد آورده‌ام غالباً افسانه آمیز و از حقیقت و مطابقت تاریخ برکنار است.

غم و اندوه گریبان جانم بگرفت، بر عمر گذشته دریغ می‌خوردم و راه به جایی نمی‌بردم. رفت نیز تنگ درآمده بود. در این میانه خبر شدم که نسخه‌ی مناقب افلاکی نزد دوست رجید افند سید عبدالرحیم خلخالی موجود است، درخواستم تا آن نسخه را به رسم امانت بدین بنده بفرستند، از آن جا که ایشان را به نشر آثار گذشتگان اهتمامی بسیار است آن کتاب بزرین و نام‌آلود نفیس را از بنده دریغ ننمودند. قُرب یک ماه در مطالعه‌ی آن روز و شب مرفوف حرم و چندبار از آغاز تا به انجام خواندم و اخبار صحیح و مطالب تاریخی آن را به هیچ ترفی نقل نمودم.

اما این کتاب هر چند از قدیم‌ترین منابع تاریخ زندگانی مولانا است و مؤلف آن خود مثنوی‌خوان تربت شریف بوده و به خدمت سلطان ولد و عده‌ای از اصحاب مولانا رسیده و اکثر روایات او منتهی می‌شود به کسی که سلسلهٔ سلطنت ادراک مجلس مولانا یافته‌اند با این همه از حُسن عقیدت یا نظر به ترویج خاندان مولانا اغلب روایات و حکایات را با ذکر کرامات آمیخته و نیز در نقل سنین و تاریخ به هیچ روی دقت ننموده، چندان که تشخیص درست از نادرست به دشواری میسر است.

لیکن باهمه‌ی این خلل‌ها این هنر دارد که کامل‌تر و مشروح‌ترین کتابی است که در شرح احوال و زندگانی مولانا و پدر او سلطان العلماء و یاران برگزیده‌ی وی، صلاح الدین و حسام الدین و شمس الدین و برهان الدین محقق و پسرش سلطان ولد و چند تن از خاندان او تألیف کرده‌اند و مطالعه‌ی آن برای کسانی که می‌خواهند مولانا را بشناسند و از تربیت اصلی و سیر معنوی او آگاهی یابند، ضروری شمرده می‌شود و اکثر روایت‌ها

که در تذکرها دیده می‌آید از آن کتاب اقتباس شده است.

سخن آشکار و گشاده می‌گویم، پس از مقابله‌ی این روایات با آن چه از کتب دیگران یادداشت کرده بودم بدین نکته برخورددم که تحقیق زندگانی مولانا برای تذکره‌نویسان ایرانی سخت دشوار و مشکل بوده است، چه مولانا در همان آغاز زندگانی از میهن خود به دور افتاده است و اهل میهن وی از سوانح عمر و حوادث حیات، بدین جهت کم‌تر آگاهی داشته‌اند، گذشته از آن‌که زندگی او اسرارآمیز بوده و موافق و مخالف رفتار و گفتارش را نوعی دیده و به اقتضای فکر و اندیشه‌ی خود تأویل می‌نهاده‌اند و از این روی خبرهای آمیخته به کرامت و داستان‌های انکارانگیز که هیچ یک در حکم خبر روا نیست در تاریخ آن بزرگوار افزوده و سرچشمه‌ی تحقیق را به گل انباشته‌اند.

بار دیگر از روان پاک مولانا همت خواستم و مجموعه‌ی تعلیقات را بر آثار آن صراف عالم معانی عرضه دانستم و شرحی درباره‌ی مولانا در قلم آوردم. دوستان من که از این کار با خبر بودند مرا تحریض و تاغیب نمودند تا نتیجه‌ی رنج خود را به وسیله‌ی خطابه منتشر سازم. بنا به خواهش ایشان در زمستان ۱۳۱۱ شش خطابه راجع به زندگانی و آثار مولانا در انجمن ادبی ایراد کردم و اداره‌ی تندنویسی مجلس از راه مساعدت و همراهی، دو تن از تندنویسان (همدمی - صفایس) را مأمور کردند که القانات این ضعیف را به قید کتابت درآوردند و بنده را مرهون محبت و راهی خویش ساختند، زیرا در حقیقت زمینه‌ی این تألیف را اداره‌ی تندنویسی مجلس به دست من دادند.

دوستان که گفتار بنده را شنیده و از فرط عنایت نیم‌هنر دیده و گفتار عیب‌ننگریسته بودند، دم به دم مرا بر تألیف مختصری مشوق و مُحَرِّض می‌آمدند و بنده قَلت بضاعت خویش را با عظمت مقام مولانا سنجیده، بر این کار دلیری نمی‌نمودم زیرا می‌دانستم و هم اکنون می‌دانم که هر چه تحقیق ما به غایت رسد، باز دست اندیشه از دریافت پایگاه آن گوینده‌ی آسمانی کوتاه است. از شما پنهان چه دارم گاهگاهی هم به رسم فال از روان مولانا دستوری می‌خواستم و ورقی از مثنوی بر می‌گشودم اجازت نمی‌رسید و بنده از کار بستن فرمان دوستان خنود تن می‌زدَم و دیده بر رهگذار غیب گشوده

می‌داشتم؛ چند ماهی بیش برنیامد که «معارف سلطان العلماء بهاء ولد» از کتابخانه‌ی استاد دانشمند آقای علی اکبر دهخدا به دست من افتاد و برق امیدی در گوشه‌ی دلم بتافت. آن را به مطالعه گرفتم و هر چه مرا در کار بود به شکل یادداشت به نوشته‌های پیشین بیفزودم و گره‌بسی از مشکل‌ها را بدان وسیت بازکردم و خیالم تا حدی آرامش پذیرفت.

در پاییز ۱۳۱۲ یکی از دوستان مشفق با جناب آقای علی اصغر حکمت، وزیر دانش پرور معارف، سخنی از رنج و کوشش من به میان آورده بود و جناب معظم‌له که دلباخته‌ی دانش و فریفته‌ی آثار بزرگان این کشورند اشارت فرموده بودند که بنده این تألیف را آن‌ناز کنم و هر چه زودتر به سر آورم.

بنده را بیش جای عذر نماند. با جهد تمام روی در این کار کردم و همت بستم که فرمان بجای آورده را چند صفحه از فصل نخستین بنوشتم، اما خاطرم پریشان بود و میل داشتم که نسخه‌ی بدنام را هم پیدا کنم و با اطمینان بیش‌تر به تألیف این نامه پردازم، زیرا یکی از دوستان و بنده کرده، ده که آن کتاب را برای من بفرستد ولی این اندیشه به حصول نپیوست و خیال من سوزناک تمام داشت.

ناگاه سعادت آسمانی و پرتو اطمینان بولا این حجاب هم از چهره‌ی مقصود برگرفت و نسخه‌ی ولد نامه، تألیف سلطان وند پیدا شد و به ملکیت این ضعیف درآمد و در مدت اندک عنایت پنهانیان گره‌گشایی‌های عجب کرد و لوازم کار از نسخ خطی کهن غزلیات و مثنوی بی‌هیچ کوششی پیاپی میسر گردید، و این وظایف دیگر در عهده‌ی اهتمام بنده افتاده بود و زیادت فراغی نمانده و عوارض جسمانی و نالانی و ناتوانی پیش آمده دواعی همت و بواعث عزیمت فتوری هر چه قوی‌تر می‌شود و انجام این منظور در عهده‌ی تعویق می‌ماند و این بنده از اسباب ظاهری نومید گشت، بداد سوزان و چشم اشکبار دست به درگاه خدا برداشته، از ملهم غیبی مدد می‌خواستم که برصتی بادید آید و مجالی میسر شود تا از این آتش تابناک که در زیر خاکستر الفاظ و عبارات نهفته مانده و هر یک چند به دم سوخته‌ای گوشه‌ای از رُخ روشن جلوه داده و اینک پس از هفت صد سال در جان این ضعیف زبانه زده پرتوی به عاریت گیرم و چراغ استعدادی چند که منتظر زبانه‌ی نور است بدان فروغ ظلمت سوز بگیرانم. ناگاه برق عاطفت الهی

روشنی نمود و قانون تأسیس دانشگاه به تصویب مجلس شورا رسید و به موجب تبصره‌ی ماده‌ی (۱۶) تألیف رساله‌ای برای بنده ضروری گردید و گویی این تبصره کحل الجواهر عزیمت من بود.

ناچار مطالعه‌ی آثار مولانا و منابع قدیم و جدید را از سرگرفتم و گرم در کار آمده کارنامه‌ی مولانا را می‌نیشتم که دوست فاضل ارجمند من آقای رشید یاسمی در تابستان ۱۳۱۳ سفر اروپا ارمغانی گران‌بها به من آورد و آن مجموعه‌ی تعلیقات و یادداشت‌هایی بود که استاد بزرگوار کامل الحال والقال آقای کاظم‌زاده ایرانشهر از گفته‌ی بازماندگان و معتقدان مولانا در عهد حاضر گردآورده‌اند. استاد صاحب‌دلان خیال کرده بودند که شرح حالی از مولانا بدان قلم جانبخش و بیان شیرین تألیف نمایند وقتی که آقای یاسمی نسبت کوشش بنده در این راه کرده بودند، تمامت آن یادداشت‌ها را برای تکمیل این تصنیف بفرستادند و گذشت خود را از معنویات که سخت‌ترین عقبه‌ی طریق ساینک است نیز به ثبوت رسانیدند.

بنده با نهایت اهتمام روز و شب به اشارت تحریر این رساله می‌گذرانیدم تا آن که در اردیبهشت ۱۳۱۴ به پایان رسید و آن را به شورای دانشگاه تهران تقدیم نمودم و شورای دانشگاه پس از رسیدگی در امرداد همان سال به تصویب رسانیدند.

در این میانه «مقالات شمس» نیز به سعی و ارباب معارف عکس برداری شده در دسترس بنده گذاشته آمد و لوازم تکمیل کار هر چه فرستادند، ولی وسایل انتشار و طبع دست فراهم نمی‌داد. عاقبت آن هم به توجه جناب آقای حکمت‌وزیر معارف که مبدأ و منشأ تألیف این کتاب بوده‌اند، صورت امکان پذیرفت و سری دانشگاه نیز اجازه دادند که به طبع این رساله اقدام نمایم، زیرا این تاریخ تقریباً هفت صدمین سال ظهور مولانا می‌باشد. در این موقع به دلم گذشت که در مطالب و فصول و ابواب کتاب تصرفی کنم و اگر حاجت باشد مطابق اسناد نوی که به دست آمده سخنی بیفزایم یا بکاهم، زیرا اسباب کار به هر جهت مهیا شده و از منابع قدیم کتب ذیل به دست من افتاده بود:

۱- معارف سلطان العلما بهاء ولد نسخه‌ی خطی متعلق به استاد دانشمند آقای علی اکبر

- دهخدا که ممیزات آن را در صفحه‌ی (۳۵-۳۶) ذکر نموده‌ام؛
 - ۲- مقالات شمس نسخه‌ی عکسی متعلق به وزارت معارف، ممیزات آن در صفحه‌ی (۹۶-۹۹) مذکور است؛
 - ۳- مثنوی مولانا جلال‌الدین چاپ علاءالدوله؛
 - ۴- کلیات شمس چاپ هند و نسخه‌ی خطی قدیمی که ظاهراً در قرن هشتم نوشته شده متعلق به مؤلف و نسخه‌ی خطی از کتاب خانه‌ی جناب آقای حاج سید نصرالله تقوی؛
 - ۵- رباعیات مولانا طبع اسلامبول؛
 - ۶- فیه مافیا مقالات که تقریرات مولانا جلال‌الدین است طبع تهران.
 - ۷- مثنوی وی ولدی نسخه‌ی خطی متعلق به مؤلف (ذکر آن در صفحه‌ی ۱۸۷)؛
 - ۸- معارف سلطان ولد (در صفحه‌ی ۱۸۸-۱۸۹ ذکر آن به میان آمده)؛
 - ۹- مناقب العارضین بالبنات شمس‌الدین افلاکی که مشتمل است بر شرح حال: سلطان‌العلمابها و ولد، برهان‌الدین، حقیق، شمس‌الدین تبریز، مولانا جلال‌الدین، صلاح‌الدین زرکوب، حسام‌الدین حلبی، بهاء‌الدین محمد معروف به سلطان‌ولد، عارف حلبی فریدون‌بن سلطان‌ولد، مؤلف، این کتاب معاصر سلطان ولد بوده و اطلاعات مفید از تاریخ خاندان مولانا به دست داده و حاشیه‌ی توانا داشته است و اکثر مطالب آن را در ضمن این رساله مندرج کرده‌ام چندان که خوانندگان را به خواندن مناقب حاجت نیست و هر جا که انتقادی لازم بوده است هم دریغ نداشته‌ام؛
 - ۱۰- ثواقب محمود مثنوی خوان که در سنه‌ی ۹۹۸ به زبان ترکی تألیف یافته و مستند اکثر مطالب آن همان روایات افلاکی می‌باشد (کتاب مزبور را زین‌العابدین رهبری شاگرد من در دانش سرای عالی ترجمه نمود).
- گذشته از تذکرها و کتب دیگر که هر جا سخنی از آنها روایت کرده‌ام پای صفحه نوشته‌ام.
- دیگر بار عزم نو کردم و تألیف خود را سرایا خوانده به مناسبت، مطالبی کسر و اضافه نمودم و دو فصل یکی درباره‌ی آثار مولانا و دیگر در ذکر خاندان وی بر اصل بیفزودم تا مجموع کتاب به موجب تلک عشرة کامله دارای ده فصل گردید به ترتیب ذیل:

فصل اول - آغاز عمر؛

فصل دوم - ایام تحصیل؛

فصل سوم - دوره‌ی انقلاب و آشفته‌گی؛

فصل چهارم - روزگار تربیت و ارشاد؛

فصل پنجم - پایان زندگانی؛

فصل ششم - معاصرین مولانا از مشایخ تصوف و علما و ادبا؛

فصل هفتم - شهریاران و امرای معاصر؛

فصل هشتم - صورت و سیرت مولانا؛

فصل نهم - آثار مولانا؛

فصل دهم - خاندان مولانا.

و عزیمت بنده چنانست که اگر فرصت یابم دومین جلد این کتاب را که به تحقیق و مطالعه‌ی آثار و عقاید مولانا محققان است، از صورت تعلیق بیرون آورم و به جمال تدوین بیاوریم و اینک این تألیف ناخوشایند و خطر هنرمندان می‌گذرانم. امید که مقبول افتد. محتاج به یادآوری نیست که اکثر مطالب این تألیف نظر به ارتباطی که با عوالم عشق و ارادت دارد با اصطلاحات مخصوص این طایفه پخته شده و حمل آن بر ظاهر خلاف مراد است.

بهمن ماه ۱۳۱۵

بع الزمان فروزانفر